

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلسه دوازدهم

توحید و نفی طبقات اجتماعی

عرض کردیم که توحید را در صورتی که ما به عنوان یک عقیده عمل خیز و تعهدانگیز بدانیم؛ ناگزیر یک سلسله الزام‌ها و تعهد‌ها را این عقیده بر دوش ما می‌نهد. و گفتیم که باید این الزام‌ها و تعهد‌ها را بفهمیم و البته این تعهد‌ها مخصوص زندگی فردی انسان‌ها هم نیست. بلکه تکیه بیشتر این تعهدات روی زندگی اجتماعی است. روی نظام اجتماعی و شکل جامعه است. یعنی توحید وقتی در جامعه‌ای وارد شد؛ اول کاری که می‌کند، بنای آن جامعه را با شکلی که متناسب با این عقیده هست؛ انجام می‌دهد.

بعد از این که این کار انجام گرفت؛ آن وقت نوبت می‌رسد به این که یک انسان موحد چه تکالیفی دارد به عنوان یک فرد. به هر صورت، این تعهدات را باید شناخت و دانست. ما تعبیر کردیم از مجموعه این تعهدات به قطعنامه توحید. گفتیم توحید یک قطعنامه‌ای به ما می‌دهد، یک مجموعه قرارداد و الزام را روی دست ما می‌گذارد. ما برای این که بتوانیم ان شاء الله موحد زندگی کنیم؛ لازم است که این تعهدات را فعلاً بدانیم.

اولی از این تعهدات، عبارت بود از این که عبودیت و اطاعت منحصرأز آن خداست. این اول تعهد توحید است. و ضمن یکی دو تلاوت، یا دو سه تلاوت، این مطلب را بیان کردیم. امروز دومین تعهدی که توحید بر دوش موحد می‌گذارد، جامعه موحد، فرد موحد، دنیای موحد با این عنوان مشخص می‌توان کرد، این دومین ماده و دومین تعهد را که اینجا نوشتیم، "توحید و نفی طبقات اجتماعی".

به تاریخ که برمی‌گردیم، می‌بینیم، اختلاف طبقاتی از جمله دردهای مزمن تاریخ است؛ در همه اجتماعات! نه فقط اجتماعات عقب‌مانده قبائلی! نه فقط اجتماعات سرزمین‌های دور از تمدن! بلکه در آن کشورها و سرزمین‌هایی که مادر تمدن بشری و گاهواره تمدن بشری هستند، در همان جاها اتفاقاً اختلاف طبقاتی با زشت‌ترین چهره‌ای، و کریه‌ترین صورتی، خودش را به ما از

لابلای اوراق تاریخ نشان می‌دهد! واقعاً ستم بزرگ تاریخ و لکه ننگ بزرگ تاریخ بشر از جمله همین است، اختلاف طبقاتی!

یعنی چه اختلاف طبقاتی؟ یعنی این که انسان‌هایی که در این جامعه زندگی می‌کنند؛ این‌ها همه مثل هم نیستند! یک عده محکومند به این که محرومیت بکشند، رنج ببرند، خدمت گروه‌های دیگر را بکنند، و باید از این محرومیت و رنج، گله‌ای هم نداشته باشند! یک عده هم بایستی برخوردار باشند، بهره‌مند باشند، لذت و عیش زندگی مال آن‌ها باشد، از همه مزایا آن‌ها بتوانند استفاده بکنند و اشکالی هم نداشته باشد!

امروز در دنیا شما نگاه کنید، مخصوصاً در دنیای سرمایه‌داری! مخصوصاً در کشورهایی که از لحاظ سرمایه‌داری، اوج بیشتری گرفته‌اند، اختلاف طبقاتی به نحو بارزی مشهود است! البته آنجا نگفتند هرگز که کارگرها و کارفرماها از دو منشأ و ریشه خلّقی و آفرینشی، آفریده شده‌اند، نه. آن‌ها نمی‌گویند که آقای صاحب فلان کمپانی عظیم مثلاً، فلان کارگر با کارگر فلان معدن، این‌ها از دو ریشه‌اند، از دو اصل‌اند، نه. اما عملی که با هم می‌کنند؛ مقرراتی که برای این دو گروه آدم می‌گذارند، وضع رفتاری که در جامعه میان این دو نوع انسان، برقرار می‌کنند؛ چندان تفاوتی ندارد با آن مردمی که معتقد بودند این‌ها از دو اصل و دو منشأ و دو ریشه آفریده شده‌اند!

در برابر عده‌ای امکانات، بی‌نهایت، در برابر گروه زیادی امکانات صفر! عده‌ای ثروت تمام عالم را به نفع خودشان استثمار می‌کنند؛ عده‌ای دسترنج خودشان را هم اجازه ندارند تنها بخورند! اختلاف طبقاتی به این معنا هم صدق می‌کند و این در دنیا امروز هست. بلکه حتی می‌خواهم بگویم این اختلاف طبقاتی رذالت‌آمیزتر و موزیانه‌تر است؛ از آن اختلاف طبقاتی آن روز!

اسلام همه این‌ها را نفی کرد. بنده به طور خلاصه، آنچه را که از آیات قرآن، در مجموعه این کتاب عزیز استفاده می‌شود، در زمینه نفی طبقات اجتماعی؛ این‌ها را وقتی فکر کردم، دیدم خیلی زیاد است؛ یک چند تایشان را اینجا نوشتم. گوشه‌ای از این آموزش‌ها که در آیات زیر، نشان آن نمایان است؛ بدین قرار است:

خالق و معبود و مدبّر امور همگان، خداست. این یک حرف اسلامی است. خالق همه یک نفر است، خداست. می‌گویید چه فرقی می‌کند؟ خیلی فرق می‌کند. اگر چنانچه ما قائل شدیم که خالق دو تاست؛

نه این که اگر ما قائل شدیم؛ بحث طلبگی نمی‌خواهم بکنم فرضی، آن اجتماعی و آن فلسفه دو خدایی، دو خدایی بودنش، اولین تأثیری که می‌بخشد این است که دو گروه در اجتماع به‌وجود می‌آیند.

وقتی ما یک خدایی هستیم، معنایش این است که، وقتی یک خدایی هستیم، معنایش این است که مردم جامعه همه یک صف‌اند، یک گروه‌اند، یک طبقه‌اند، برادر و در کنار هم‌اند. کار به لازمه این جمله دارم؛ کار به لوازم آن فلسفه منسوخ باستانی ندارم! می‌خواهم توجه کنید که وقتی ما معتقدیم خدا یک است، یعنی چه؟ خدا یک است و دو نیست؛ یعنی بندگان خدا در یک ترازند، در دو تراز نیستند! از جمله معانی خدا یک است و دو نیست، این است، ها. نه این که همه معنایش این است. یعنی بندگان خدا در دو طبقه نیستند؛ در یک طبقه‌اند. چرا؟ چون خدایشان یکی است، آفریدگارشان یکی است.

این مسئله خیلی مهمی است که اگر چنانچه خالق و معبود یکی شد؛ ناگزیر انسان‌ها در یک طبقه و یک ترازند. همه از اصل و ریشه مادی واحدی آفریده شده‌اند. روی این کلمه مادی دقت داریم، ها، تکیه مخصوص داریم. از جنبه مادی، از جنبه ساختمان بدنی، همه انسان‌ها از یک اصل و یک ریشه آفریده شده‌اند.

هیچ کس در آفرینش، از مزیتی که منشأ بر خورداری‌های حقوقی باشد؛ بهره‌مند نیست! این را هم دقت کنید. نه این که از مزیتی برخوردار نیست، چرا، ممکن است انسان‌هایی بر اثر شرایطی یک استعداد خاصی پیدا کنند، خوب یک مزیتی شد. یک نفر ممکن است از لحاظ شرایط خلقتی جوری به‌وجود آمده باشد که نابغه باشد. ممکن است کسی از پدر و مادری تولید شده که با استعداد است، یکی کم‌استعدادتر است. یکی نیرومندتر است، یکی ضعیف‌تر و لاغرتر است. یکی زیباتر است، یکی زشت‌تر است. پس این اختلافات هست؛ اما این اختلافات منشأ اختلاف حقوقی نیست!

پایان

تهیه شده در طرح تبیین منظومه فکری رهبری